

سنت ارتدکس*

پل والی پر

ترجمه محمد تقی انصاری پور

چکیده: عنوان این مقاله The Orthodox Tradition است، که از بخش سوم کتاب A Companion to Philosophy of Religion (مجموعه مقالاتی در باب فلسفه دین)، انتخاب شده است. مؤلفان کتاب، فیلیپ ل. کوین (Philip L. Quinn) و چارلز تالیافرو (Charles Taliaferro)، هدف از گردآوری مقالات فوق را عرضه اطلاعات نسبتاً مفصل در باب تفکر فلسفی در جهان انگلیسی زبان در زمینه دین معرفی کرده‌اند. همچنین مقالات

* واژه Orthodox از ریشه یونانی Doxa به معنی «باور، اعتقاد، رأی، عقیده» گرفته شده است. (اگر به «باور» دو قید «تطابق با واقع» و «موجه بودن» هم اضافه شود، آن گاه episteme به معنی علم خواهد بود، که در آن نوعی ثبات وجود دارد.) این واژه در مسیحیت بار دینی به خود گرفت؛ یعنی با اضافه کردن پیشوند ortho، به معنی «راست و درست» به آن، معنی «درست‌باوری» یا «راست‌باوری» پیدا کرد؛ و در برابر آن heterodoxy، به معنی «دیگرباوری» یا «دیگراندیشی» به کار رفت که آن را معادل «نادرست‌اندیشی» می‌شناختند. و این به دلیل آن پیش فرض است که هر کس مانند ما می‌اندیشد راست‌اندیش است و هر کس که مانند ما نمی‌اندیشد، راست‌اندیش نیست. سبب آن که این بخش از مسیحیت این نام را به خود گرفت، وقوع دو امر و منطبق شدن آن دو بر هم بوده است: الف) این دسته از مسیحیان خودشان را درست‌باور می‌دانستند و دیگران را تحت تأثیر یونان و روم قدیم می‌شمردند؛ ب) از زمان اعلام و نشر اعتقادنامه کالسدون، اختلافی در باب اصالت باور در برابر اصالت عمل در گرفته بود. این گروه از مسیحیان، درست‌باوری (orthodoxy) را بر درست‌کرداری (orthopraxy) ترجیح می‌دادند. به عبارت دیگر، ملاک تدین را درست‌باوری می‌شمردند، و درست‌کرداری را ملاک اخلاقی شدن انسان می‌دانستند. از این رو، مسیحیان فوق، به نام ارتدکس شهرت یافتند. گفتنی است که سه واژه Catholic، Orthodox و Protestant اگر با حرف کوچک شروع شده باشند، معنی لنوی آنها مراد شده است، و اگر با حرف بزرگ شروع شده باشند، دلالت بر سه فرقه معروف مسیحیت دارند.

بخش سوم کتاب راه که این مقاله برگرفته از آن است، متوجه عرضه بحثهای فلسفه دینی ناظر به سنتهای دینی خاص در قرن بیستم دانسته‌اند.

این مقاله تا اندازه‌ای ما را از نگرشها و گرایشها و پاره‌ای مباحث فلسفه دینی سنت ارتدکس در چند قرن گذشته، و نیز تفاوت دیدگاههای سنت ارتدکس با کاتولیک و پروتستان و شخصیتهای مهم فلسفه دین سنت ارتدکس آگاه می‌سازد. نویسنده مقاله پل والی‌پر (Paul Valliere) استاد دانشگاه باتلر در ایالت ایندیانا در امریکاست.

مترجم خاطر نشان می‌کند که بی‌نوشتی‌هایی که در توضیح مطالب مقاله آمده است، حاصل یادداشت‌هایی است که از درسهای استاد مصطفی ملکیان برگرفته شده است.

تأمل فلسفی و کلامی در سنت جدید ارتدکس، هم با تفکر غربی ارتباط تنگاتنگ دارد و هم شدیداً از آن فاصله دارد. بیشتر این فاصله‌ها را می‌توان در تحول تاریخی جداگانه مردم و فرهنگهای مسیحیت شرق ردیابی کرد.

ارتدکسها وارثان میراث غنی فکری و معنوی تمدن بیزانس هستند. وفاداری به این میراث، شرقیان را از شاخص‌ترین توسعه‌هایی که فلسفه و الهیات را در غرب شکل داده، یعنی فلسفه مدرسی،^۱ رنسانس و نهضت اصلاح دینی، مصون داشته است. شاید عامل اصلی تفکیک‌کننده، فلسفه مدرسی بوده است؛ دست کم بیشتر متفکران ارتدکس تمایل داشته‌اند این گونه به موضوع بنگرند. بنا بر این دیدگاه، استادان فلسفه مدرسی روشی را برای تحلیل انتزاعی عقلی گسترش دادند که مراد از آن توجیه مدعیات دینی بود، اما منجر به پرورش عقل خودمختار شد؛ یعنی عقلی که از حیث روش از سنت اعتقادی و تجربه دینی (اخلاقی، عبادی، عرفانی) زنده مستقل است. حساسیت این دنیایی رنسانس، یکی از پیامدهای اعمال عقل خودمختار بود. دیگر پیامد آن، پروتستانیزم بود، که روشهای فلسفه مدرسی را برای توجیه تفاسیر کاملاً غیر سنتی از دین به کار گرفت.^۲

۱. اسکولاستیسیم (scholasticism) اشاره به تلاشهایی دارد که در جهت نظام‌مند کردن متون مقدس با یافته‌های عقل، یا در جهت وحدت بخشیدن نظام‌مند عقل و نقل، صورت پذیرفته است. اسکولاستیسیم در قرن پنجم میلادی شروع شد، و در قرن پانزدهم از بین رفت؛ یعنی حداکثر هزار سال فعال بود. تعبیر حداکثر به این دلیل است که دو قرن آخر قرون وسطا مربوط به پیدایش رنسانس است.

۲. در باب نقش استقلال عقل و نتیجه دادن رنسانس و پروتستانیزم، توجه به این دو نکته شایسته است: الف) از دیرباز در شرق و غرب این بحث مطرح بوده است که منبع شناخت ما از جهان واقع چیست؟ در این زمینه دو رأی مطرح است: ۱. متون مقدس تنها منبع برای این معرفت است؛ و عقل، ابزار استفاده از آن متون است، نه منبع معرفت. در غرب، این طرز تلقی را عقل تطفلی می‌نامند؛ ۲. متون مقدس یک منبع شناخت است، و عقل، منبع مستقل دیگری است. بنابراین، در این جا هم عقل ابزاری در کار است و هم عقل منبع.

قطعاً مسیحیت شرق رنسانس و نهضت اصلاح دینی را از ملاحظات نظری فرونهاد. ادخال اجباری بیشتر مردم ارتدکس در امپراتوری اسلامی عثمانی، در قرن سیزدهم و چهاردهم، تأثیرات ناگواری بر فعالیت فکری آنان گذاشت و منجر به کاهش بیش از حد تعلیم و تعلم در سر تاسر مسیحیت شرق شد. خصوصاً رسیدگی به دانش غیر دینی از این امر تأثیر پذیرفت. شهر بیزانس^۱ در طی تاریخ طولانی خود شاهد چندین دوره انسان‌گرایی^۲ بوده است؛

↪ (ب) بنا بر دیدگاه دوم، این سؤال مطرح می‌شود که از این دو منبع، چه در مسائل ناظر به واقع و چه در مسائل ارزشی، کدام مقدم بر دیگری است؟ در این جا نیز دو رأی وجود دارد: ۱. تقدم عقل بر نقل؛ یعنی ابتدا باید به عقل مراجعه کرد. در صورتی که مسئله حل نشد، نوبت به نقل می‌رسد؛ ۲. تقدم نقل بر عقل؛ یعنی ابتدا باید به متون مقدس مراجعه کرد.

مسیحیت شرقی فقط به عقل ابزاری قائل بود، نه عقل منبع. از این رو، رهبانیت و دیرنشینی در مسیحیت شرق فراوان مشاهده می‌شود. این است که نویسنده مقاله می‌گوید اسکولاستیسیم در مسیحیت شرقی رشد نکرد؛ بر خلاف مسیحیت غربی که از تفکر عقلانی یونان و روم متأثر بود. اسکولاستیسیم به مشکل فوق، یعنی تقدم و تأخر عقل و نقل، دچار شد. رنسانس، که خود یک تفکر دینی است، ناشی از قبول تقدم عقل بر نقل است. البته مشکل این تفکر این بود که عقل نوبت را به نقل واگذار نکرد. از این رو، رنسانس در عمل به کنار گذاشتن دین ره سپرد.

رابطه پروتستانتیسم و نهضت اصلاح دینی (Reform): پروتستانتیسم زائیده نهضت اصلاح دینی است، نه خود آن، ولی از آن جا که پروتستانتیسم محصول عمده نهضت اصلاح دینی بوده است، گاهی این دو را یکی می‌گیرند. نهضت اصلاح دینی سه ویژگی داشت: ۱. انسان‌محور بود. در طرز تفکر انسان‌محورانه، در لزوم تدبیر انسان، بحث از نیازها و تواناییها و ناتوانیهای انسان شروع می‌شود؛ و به این امر ختم می‌شود که بخشی از این نیازها را دین برآورده می‌سازد. و بدین سان به لزوم وجود دین می‌رسد. دیدگاه خدا‌محورانه، بحث را از اثبات وجود خدا، صفات خدا، افعال خدا و از جمله افعال او، خلق و هدایت، به لزوم وجود دین می‌رساند؛ ۲. بر فرد تأکید داشت؛ ۳. تأکید بر یافته‌های خود بشر داشت؛ و مهمترین یافته‌های عقل بشر را فلسفه یونان و روم می‌دانست. کالون و لوتر شخصیت‌های اصلی نهضت اصلاح دینی بودند.

۱. بیزانس (Byzantium) شهری باستانی در نزدیکی استانبول فعلی است. این شهر در سال ۳۳۰ میلادی پایتخت امپراتوری روم شد و به قسطنطنیه (Constantinople) تغییر نام یافت.

۲. انسان‌گرایی یا اومانیزم (humanism) در معنی عام، به هر گونه گرایش یا جنبش یا مکتبی اطلاق می‌شود که به نحوی برای انسان اصالت قائل شود. و در معنی خاص، اسم برای حرکتی است که طی دو قرن پدید آمد و فلسفه خاص خود را داشت. اصالتی که این جنبش انسان‌گرایانه به انسان داد، سه وجهه دارد:

(الف) وجهه معرفتی: به این معنا که هر علمی علم انسان است؛ یعنی در مواجهه با عالم نباید گفت: عالم این گونه است، بلکه باید گفت عالم این گونه به نظر من یا ما می‌رسد. به عبارت دیگر، قوام علم به عالم و معلوم است، و از هر دو تأثیر می‌پذیرد. بنابراین، نسبیت فردی و نیز نسبیت نوعی (انسان، فرشته، حیوان) در علم راه دارد؛

(ب) وجهه وجودی: قدام وجود را ذومراتب می‌دانستند، و وجود انسان را در مرتبه‌ای متوسط قرار می‌دادند. (اومانیستها می‌گفتند: اگر وجودی فراتر از انسان باشد، فقط خداست. بنابراین، انسان یا گل سر سبد خلقت است یا گل سرسبد عالم هستی؛

یعنی زمانی که سنت ادبی، فلسفی و علمی یونانی، که هیچ‌گاه به فراموشی سپرده نشد، به دلیل اهداف کارآمد گوناگون در جامعه روحانیان مسیحی و حکومت احیا شد. اما یونانی مآبی^۱ به نخبگان حاکم امپراتوری بیزانس محدود شد؛ و با نابودی این دولت، زمینه دوام خود را از دست داد. مسیحیان تحت فشار شرق، در طی قرون استیلای اسلامی، هویت خود را نه از طریق مطالعه آثار افلاطون، بلکه از طریق چسبیدن به کلیسای خود حفظ کردند.

روسیه، تنها کشور نسبتاً بزرگ ارتدکس بود که از سوء استفاده حکومت کژ آیین در اوایل دوران جدید فرار کرد. در آن جا یک دولت مقتدر، که پایتخت آن مسکو بود، برای احیای دوباره سنت بیزانسی به پا خاست، اما این احیا به انسان‌گرایی بیزانسی گسترش پیدا نکرد. دلیل این امر، طبیعت فرآورده فرهنگی‌ای بود که از طریق بیزانس به روسیه انتقال یافت. مبلغان بیزانسی، برخلاف رومیان، انجیل^۲ را به زبان بومی به بی‌دینان شمال اروپا انتقال دادند؛ و زبان یونانی و ستهای آموزشی‌ای که به طور انحصاری به این زبان مرتبط بود، صادر نشد. در عین حال که مبلغان صاحب‌نظر و زبان‌شناسان اسلاو در روزگار جدید، این طرز تلقی را در باب فرا گرفتن فرهنگ انجیلی ستایش کرده‌اند، [اما] شاید این امر سبب کند شدن توسعه علوم انسانی در مسیحیت شرق شد. بدین سان فرهنگ روسی با درخششی فوق‌العاده در تندیس‌پردازی، معماری کلیسا، ریاضت‌گرایی^۳، عرفان و فعالیتهای دیگری که با آداب عبادی ارتدکسی ارتباط نزدیک دارند، تجلی کرد، اما جست و جوی نشانه‌های علوم انسانی، که بخشی از فرهنگ بیزانسی بود، کاری عبث است. در آن جا آموزشگاه یا دانش‌سرا، حتی برای تربیت روحانی، وجود نداشت؛ و الهیات، برخلاف فلسفه، یک رشته تحصیلی رسمی نبود.

در قرن هفدهم، بذر مطالعه نظری الهیات و فلسفه در سرزمین روسیه افشانده شد. فرهنگستان کی‌یف،^۴ که قریب دو‌یست سال در مسیحیت شرق مؤسسه الهیاتی عمده‌ای محسوب می‌شد، در سال ۱۶۳۲ به دست سر اسقف پترو مهیلا^۵ پایه‌گذاری شد. این مدرسه از ابتدا کار مدافعه‌گرانه داشت. اوکراین مدت مدیدی تحت حاکمیت لهستان بوده است و مقامات رومی کاتولیک در ایجاد نوعی اتحاد میان مسیحیت پیشرفت‌قابل توجهی کردند، که به موجب آن جوامع ارتدکس در عین محافظت بر سنتهای عبادی و شرعی خود، سلطه پاپ را پذیرا

⇒ (ج) وجهه اخلاقی: از لحاظ ارزش اخلاقی هیچ چیزی نیست که بتوان انسان را فدایش کرد، یا از انسان خواست که خود را فدایش کند.

1. hellenism.
2. Gospel.
3. asceticism.
4. Kiev.
5. Petro mohyla.

شدند. فرهنگستان کی‌یف، در برابر این تهدید، دفاع از استقلال ارتدکس را برعهده گرفت،^۱ اما همان گونه که اغلب اتفاق می‌افتد، کار مدافعه‌گرانه موجب اتخاذ روشهای حریف می‌شود، که مراد از آن در اوکراین فلسفهٔ مدرسی ضد اصلاح کاتولیکی رومی است. دورهٔ تحصیلات در فرهنگستان کی‌یف، از فرهنگستان یسوعی^۲ الگو برداری شد. بیشتر متون درسی دارای متنی مبدأ غربی، و زبان آموزشی، لاتین بود.

پدر جرجیس فلورفسکی (۱۹۳۷)^۳ در یک بررسی معروف، تاریخ الهیات جدید روسی را داستان جدایی از سنت یونانی آبابی تفسیر کرد. او فرهنگستان کی‌یف را یکی از مقصران در این باره می‌دید. اما، در آن زمان، این فرهنگستان و آموزشگاههای دیگری که به سبک آن بنیانگذاری شده بودند، نوعی احیای دینی و فرهنگی مهم را پی افکندند؛ روشنگری‌ای که از کلیسا فراتر رفت، و علوم انسانی، ادبیات، سیاست و فلسفهٔ دینی را نیز در بر گرفت. نخستین فیلسوف دینی خلاق در سنت ارتدکس جدید، هری هوری اسکورودا (۹۴ - ۱۷۲۲)،^۴ پرورش یافتهٔ این محیط بود.

اسکورودا پس از فارغ التحصیلی از فرهنگستان کی‌یف، از پذیرش مناصب کشیشی خودداری کرد. او پیش از دست کشیدن از اشتغال رسمی به منظور در پیش گرفتن سبک زندگی مثالی،^۵ چندین سال در فرهنگستانهای کلیسای ادبیات منظوم و زبانهای باستانی تدریس کرد. محصول ادبی او، با سبک بیان روسی‌ای که رنگ مسیحیت اسلاوی دارد، مشتمل بر شعر، داستان، مدخلی بر اخلاق مسیحیت، مقالات متعدد دربارهٔ تفسیر نمادین کتاب مقدس و گفت و گو دربارهٔ موضوعات فلسفی قدیم، مثل معرفت نفس و حکمت دوستی است. منابع اصلی‌ای که او از آنها بهره گرفته، آثار نویسندگان باستانی لاتین، کتاب مقدس و سنت عبادی ارتدکس

۱. توماس آکوئینی، بزرگترین، پرکارترین و عمیقترین نظریه‌پرداز کلامی کاتولیک است. او در دو هفتهٔ آخر عمرش، پس از مکاشفه‌ای که برایش رخ داد، در بستر بیماری به شرح و توضیح مکاشفه‌اش پرداخت و غلامش گفته‌های او را می‌نوشت. او در حال اندوه گفته است: من در این مکاشفه عالم را از منظر خدا دیدم؛ و مشاهده کردم که تمام علم و دانش و آموخته‌ها و آموزشها و همهٔ متانت من در پیشگاه خدا به قدر پر کاه و به اندازهٔ ذره‌ای در فضای بیکران، ارزش ندارد؛ و در مقابل، غلامان ماست‌فروش در نزد خداوند گرانمایه بودند. ارتدکسها در دفاع از خود در برابر کاتولیکها به همین سخنان آکوئینی متوسل می‌شوند و می‌گویند شما از این همه نظریه‌پردازی و قیل و قال، در نهایت کسی مثل توماس آکوئینی خواهید شد، که این گونه از دنیا رفت. پس بیایید به جای فهمیدن (Understanding) حقایق، آنها را در خود متحقق سازید (Realizing). ارتدکسها، خود، به دنبال چنین امری هستند.

2. Jesuit.

3. Georges Florovsky.

4. Hryhory Savych Skovoroda.

5. peripatetic.

است. اسکورودای شیفته خدا، و در عین حال عارف فوق العاده اجتماعی، فقط برای دوستانش نوشت؛ و در طی حیاتش هیچ نوشته‌ای منتشر نکرد. ابزار شیفتگی فلسفی او مباحثه زنده بود. در قرن هیجدهم، پتر کبیر^۱ وقتی که مشغول طرح عظیم نوسازی امپراتوری روسیه شد، عمدتاً بر تخصص دانشمندان اوکراینی و اصحاب کلیسا تکیه کرد. مدارس و حوزه‌های علمیه‌ای که به دست مسیحیت ارتدکس، به منزله بخشی از برنامه نوسازی، بر پا شدند، روشهای مطالعه الهیاتی و فلسفی معمول در کی‌یف را اعمال کردند. در این زمان تأثیرات عصر روشنگری^۲ و پروتستانی نیز به تدریج در روسیه احساس می‌شد، که بر پیچیدگی چشم‌انداز الهیات می‌افزود.

مطالعات مربوط به الهیات در روسیه، علی‌رغم وجود نمونه‌های قوی غربی، در همه جوانب از الگوی اروپایی تبعیت نکرد. وقتی که نخستین دانشگاه روسی در سال ۱۷۵۵ در مسکو بنیان نهاده شد، نه دانشکده الهیات برای آن ایجاد کردند، و نه دانش الهیات نقش مهمی در مؤسسات تابع آن داشت. در اوایل قرن نوزدهم، جامعه روحانیان ارتدکس روسی سه آموزشگاه عالی الهیات، با نام فرهنگستان، تأسیس کرد، که با حوزه‌های علمی تربیت روحانی در سن پترزبورگ،^۳ سرگی‌یف^۴ و کی‌یف مرتبط بود. چهارمین فرهنگستان در قازان^۵ در سال ۱۸۴۲ ایجاد شد. این چهار فرهنگستان الهیاتی، با آن که منحصراً به دست جامعه روحانیان مسیحی اداره می‌شدند، نقشی مهم در توسعه فلسفه و الهیات در روسیه ایفا کردند.

این فرهنگستانها، بومی کردن الهیات را در روسیه ارتقا بخشیدند. در همه آنها، زبان آموزشی، روسی بود. متکلمان تاریخی - که در آن هنگام، مثل زمان حاضر در شکل دادن تفکر ارتدکسی از متکلمان نص‌گرا یا متکلمان فلسفی مؤثرتر بودند - شروع به عطف توجه به منابع آبابی سنت ارتدکس کردند. این فرهنگستانها در احیای رهبانیت مراقبه‌ای^۶ در مردم ارتدکس نیز نقش داشتند.

احیای رهبانیت مراقبه‌ای در قرن هیجدهم، در دیرهای یونانی و رومانیایی آغاز شد. ابزار

1. Peter The Great.

2. enlightenment.

3. St. Petersburg.

4. Sergiev Posad.

5. Kazan.

6. contemplative monasticism.

contemplation بیشتر در معنایی که ما از آن به «مراقبه» تعبیر می‌کنیم به کار می‌رود. فرق میان contemplation با meditation این است که meditation در ادیانی که به خدای غیر شخصی قائل‌اند به کار می‌رود، اما در ادیانی مثل اسلام و مسیحیت کاربرد ندارد.

آن فیلوکالیا (جمال دوستی)^۱ بود؛ مجموعه‌ای از مکتوبات ریاضت گرایانه و عرفانی از سطوح مختلف که راهب پایسی ولیچکوفسکی^۲ و مریدانش به زبانهای اسلاو، رومانیایی و روسی ترجمه کردند. از آن جا که حرکت پایسی نه فقط ترویج نوعی ریاضت رهبانی، بلکه رواج دادن مجموعه‌ای از متون بود، برای عالمان و دیگر استفاده کنندگان ادبیات الهیاتی که راهب نبودند، فرصتی فراهم آورد که از این تجدید حیات برای مقاصد خود بهره بگیرند.

روحیه معنوی مربوط به فیلوکالیا را معمولاً hesychasm (آرامش گرایی) می‌نامند، که از واژه یونانی hesychia (آرامش)^۳ گرفته شده است. نقطه ثقل آن «عبادت قلبی»^۴ است؛ نوعی ریاضت متأملانه^۵ که هدف از آن تطهیر روح تا بدان درجه است که بتواند حقیقتاً افعال (energeiai) الهی را که خلقت را فرا گرفته ببیند؛ نه ذات (ousia) الهی را که شناختنی نیست. محتوای اخلاقی این دعا از طریق تکرار متراگونه^۶ عبارتی که نام عبادت قلبی^۷ یا عبادت عیسوی^۸ به خود گرفت، فراهم می‌آید: «ای مولا! عیسای مسیح، پسر خدا، بر من مرحمت فرما؛ من گنه‌کار.»

بنابر الهیات فلسفی، مهمترین وجه معنویت آرامش‌گرایانه، خوش‌بینی ماورای طبیعی آن در باب میزانی است که «صورت و مشابهت» خدا، در حال و آینده، در انسانها می‌تواند فعال شود. متکلمان مسیحی غرب، دست کم از زمان آگوستین، گرایش داشته‌اند که بر تباه شدگی طبیعت جبلی و خداگونه انسان به تبع هیبوط، تأکید کنند؛ دیدگاهی که نهضت اصلاح دینی، در باب نظریه انحطاط ذاتی طبیعت انسان، آن را به منتهی درجه رسانید. برعکس، متفکران ارتدکس، معتقد بوده‌اند صورت خدایی می‌تواند از طریق گناه تیره و تار شود، اما نابود نمی‌شود. شرافت و زیبایی انسان را (کسی که بخواهد ببیند) در منحنی‌ترین انسانها هم می‌توان دریافت. مانند ملکوتی‌ترین انسانها، صورت الهی در اینان چنان روشن می‌درخشد که گویی نمودی از آن

۱. philo در فرهنگ یونانی نوعی شیفتگی و عشق است که متعلق آن اموری انتزاعی، مثل عدالت، آزادی و حکمت است. دو نوع عشق دیگر در این فرهنگ وجود دارد که متعلق آن، امر عینی است: ۱. عشق عطاکننده؛ مثل محبت خدا به بندگانش که لفظ agape بر آن دلالت دارد؛ ۲. عشق گیرنده؛ یعنی عشقی که در آن، شخص بهره‌مندی خویش را می‌جوید، و غریزه جنسی در آن دخالت تام دارد، و لفظ eros بر آن دلالت می‌کند.

2. Paisy Velichkovsky.

3. quietude.

4. prayer Of the mind.

5. meditative discipline.

عمر مترا (mantra) نام هر یک از اورادی است که در «وداها» (کتاب مقدس آیین هندو) آمده است. هندویان برای شفای مریضان یا دفع شرور و ارواح موذی و... به قرائت و تکرار این وردها توسل می‌جویند.

7. prager of the heart.

8. Jesus - Prayer.

غایت فرجام شناختی قدسیّت تشبه به خدا (theosis)^۱ به معنی «مظهر عظمت الهی شدن» را باز می‌نمایاند. قدّيسان سخنان داوود را بر حق می‌دانند: «شما خدایید؛ پسران خدای متعال؛ همه شما.» (مزامیر، ۶: ۸۲ مقایسه کنید با: یوحنا، ۱۰: ۳۴)

متکلمان قرن بیستم ارتدکس مکتب آبایی نوین،^۲ نامی که با آن از این مکتب یاد می‌کنند، به الهیات تشبّه به خدا با وضوح و قوت تصریح کرده‌اند. بررسی با اهمیت (۱۹۵۹) جان می‌یندرف^۳ درباره گریگوری پالاماس^۴، مدافعه‌نویس یونانی قرن چهاردهم آرامش‌گرایی، باب جهان الهیات بیزانسی رابه الهیات عمومی و فراگیر از شرق و غرب گشود. به متکلمان دیگر قرون وسطا، مثل سودو-دیونیسوس^۵، ماکسی موس کانفسر^۶ و سیمون دنیو تولوجین^۷ که مورد اعزاز آرامش‌گرایان قرار گرفتند، نیز عطف توجه شد. ولادیمیر لُسکی^۸ (۱۹۴۴) در مقاله‌ای بسیار جذاب جنبه‌های نظام‌مند این موضوع را گسترش داد. لُسکی چنین احتجاج می‌کند که الهیات عرفانی آری‌گویانه^۹ (ایجابی) نیست، بلکه نه‌گویانه^{۱۰} (سلبی) است؛ این الهیات با بیان این که خدا چه نیست، در برابر این که خدا چه هست، پیش می‌رود.^{۱۱}

1. divinization.
2. neoplatonic.
3. John Meyendorff.
4. Gregory Palamas.
5. Pseudo - Dionysius.
6. Maximus the Confessor.
7. Symeon the New theologian.
8. Vladimir Lossky.
9. cataphatic.
10. apophatic.

۱۱. الهیات شرقی، الهیات تنزیهی است. کار یوگی (متراض، جوگی) این است که ببیند خدا چه چیزهایی نیست. دو توجیه قوی برای الهیات تنزیهی وجود دارد:

الف) توجیه وجود شناختی: به این بیان که نتیجه منطقی بی‌مثل و مانند بودن خدا در همه ادیان، نفی هرگونه مساهمت و مشارکت خدا با غیر است، مگر این که مفاد بیاناتی مثل آیه «لیس کمثله شیء» را به نفی مماثلت در صفات ماهوی، نه صفات فلسفی وجودی، مقید سازیم؛

ب) توجیه زبان‌شناختی: اگر کسی خدا را از هر راهی، حتی کشف و شهود، بشناسد، لغتی برای بیان آن ندارد، مگر در مواجهه با کسی که او هم این ادراک را داشته است، زیرا حتی اگر این ادعای ویتگنشتاین را هم بپذیریم که زبان خصوصی امکان ندارد، باز هم مشکلی در کار است، که برای بیان آن باید گفت در وضع لغت چهار چیز لازم است:
۱. اراده‌گوینده بر این که هر وقت لفظ x را به کار برد، شیء o را قصد کرده باشد؛
۲. توافق شنونده بر این که هرگاه لفظ x را از گوینده شنید، شیء o را بفهمد؛
۳. بین گوینده و شنونده این گونه توافق شده باشد؛
۴. شیء در فضای ادراکی مشترک میان گوینده و شنونده قرار داشته باشد؛ یعنی عینی یا بین‌الذاتانی باشد.



این امر می تواند شبیه نوعی عکس العمل شک گرایانه به نظر آید، اما در عمل نوعی ریاضت زهد گروانه است که هدف آن آرامش بخشیدن و پاک ساختن روح در جهت آمادگی برای مظهر عظمت الهی بودن از طریق تواناییهای به فعلیت نرسیده است. نه گویی معادل عقلی آرامش (hesychia) است.

متکلمان ارتدکس متأخر قرن بیستم، آن قدر محاسن الهیات آبایی نوین^۱ را ستوده اند که به نادیده گرفتن مشکلات آن در افتاده اند. یک مشکل، دامنه کارایی الهیاتی است که آن را به مثابه گزارشی جامع از انجیل، برای توجیه صورتی نسبتاً افراطی از اعمال مرتاضانه و عرفانی بر ساخته اند. مشکل دیگر، مربوط به محتوای فرا طبیعی، به ویژه نقش مفاهیم نوافلاطونی در آن است. مفهوم «عبادت قلبی» را که به تشبیه به خدا (theosis) منجر می شود، مخصوصاً وقتی که با تصور فنا ناپذیری ماورای طبیعی صورت الهی در انسان ترکیب شود، می توان به نوعی تطبیق این تصور نوافلاطونی تفسیر کرد که روح (nous)، گرچه موقتاً با احاطه شدن آن در جهان مادی تیره و تار شده است، ذاتاً الهی است؛ مثلاً می دانیم که نوافلاطونی کردن الهیات آریگن^۲ و مریدان راهبش حرکت اولیه را به رهبانیت عقلی در شرق داد. علمای حرکت آبایی نوین با ایجاد تمایز بین دو [قسم] یکتا گروی: یکتا گروی عقلی غیر شخصی مکتب نوافلاطونی و یکتا گروی شخصی و شکل یافته از کتاب مقدس و آداب عبادی مسیحیت ارتدکس، با این مسئله سر و کار پیدا می کنند. به طور طبیعی آرامش گرایی را نمونه ای از دومی می بینند.

متقاعد کننده تر آن است که این فرضیه دو قسم یکتا گروی را نوعی ملاحظه تاریخی بدانیم، نه نوعی تمایز فلسفی. واضح است که عمل مراقبه عمیقاً متأثر از کتاب مقدس، آداب عبادی و نهادهای دیگر مسیحی در طی هزار سال تاریخ بیزانس بود. نکته فلسفی این است که آیا الهیات عرفانی ای که متفکران حرکت آبایی نوین به درستی بدان افتخار می کنند، بدون جزء نوافلاطونی صورت پذیر هست یا نه؟ اگر نیست، احتمالاً نباید از دو قسم یکتا گروی سخن گفت، بلکه باید یکتا گروی والا تری را جست و جو کرد که گونه های ناقص را در خود جای

↳ شرط چهارم درباره خدا صادق نیست. بنابراین، برای حل این مشکل، در هر زبان، نزدیکترین لغتها را برای دلالت بر آن ادراک انتخاب می کنند و به کار می برند. کاربرد الفاظی مثل عشق، مستی، می و... در زبان عرفا به همین لحاظ است.

با این دو توجیه، الهیات تنزیهی بر الهیات تشبیهی ترجیح پیدا می کند، اما بی اشکال هم نیست؛ مثلاً در مواردی که اوصاف ضد و نقیض هستند، وقتی الهیات تنزیهی یک طرف را نفی کرد، خود به خود طرف دیگر اثبات می شود.

۱. patristic theology منسوب به patriarch به معنی شیخ، بزرگ قوم، پدر طایفه (معرب آن: بطریک) است، و به معنی الهیات آبایی یا مشایخی است که بر مشایخ و آبا قبل از شورای نیقیه (۳۲۵ م) تکیه می کند، و سنت ارتدکس از این نوع الهیات است. اخیراً حرکتی تحت عنوان Neopatristic theology مطرح شده است.

2. Origen.

می‌دهد؛ یا این که از یکتاگروری به نفع نوعی تصور وافی‌تر به مقصود دست کشید.^۱

الهیات آبابی نوین، که از نیمه قرن بیستم غالب بوده است، تنها جریان مؤثر در تفکر ارتدکس جدید نیست. سنت فلسفه دینی‌ای که در قرن نوزدهم در روسیه به وجود آمد، دارای اهمیتی یکسان، اما دارای روشها و علقه‌های کاملاً متفاوت با الهیات آبابی نوین است. این سنت در نسل پس از جنگهای ناپلئون پدیدار شد؛ آن هنگام اشراف زادگان جوان روسی، که در دانشگاههای اروپایی درس خوانده بودند، با استفاده از مفاهیمی که عمدتاً متخذ از ایده آلیسم آلمانی بود، در صدد تفسیر واقعیت [های جامعه] روس، از جمله مذهب ارتدکس برآمدند.^۲ اِیکسی استفانوویچ خمیاکف،^۳ که در کتاب خود بر مسیحیان و جامعه تکیه کرد، و ایوان واسیلی اویچ^۴، که در فلسفه نظری نبوغ داشت، در خور توجه‌ترین متفکران نسل نخست بودند. این دو، تجددگرایان ارتدکس بودند که همت خود را، برای روح بخشیدن دوباره به احساس پیوند اجتماعی و مسئولیت در جامعه مسیحی خودشان، مصروف داشتند. اصطلاح خمیاکف برای این ارزشها، با هم بودن (sobornost)، عنصر اصلی اخلاقیات و آموزه کلامی ارتدکس جدید شد. sobornost بر آشتی دادن آزادی با مشارکت داشتن در جامعه پرتحرک مسیحیان دلالت می‌کند.

صاحبان هنر مکتوب قرن نوزدهم، مخصوصاً نیکلای واسیلی اویچ گگل،^۵ شاعر

۱. اعتقاد به خدای غیر شخصی در مکتب نوافلاطونی در قالب نوعی نگرش به عالم، یعنی اعتقاد به سیطره نوعی قانون عام (nomos)، بر جهان هستی است؛ و در برابر آن، دیدگاهی است که در هر مورد اراده خاصی (theos یا deos) را حاکم می‌بیند. ایرادی که به ارتدکسها می‌گیرند آن است که آنها الهیات تنزیهی خود را از نوافلاطونیان می‌گیرند، که گرایش به خدای غیر شخصی دارند؛ حال آن که خدا در الهیات ارتدکس شخصی است. از این رو، به آنها می‌گویند که یا باید از الهیات تنزیهی، که مایه مباهات شماسه، دست بردارید؛ یا از کتاب مقدس، که خدایش شخصی است. البته آنها را به دست کشیدن از آموزه کتاب مقدس و اعتقاد به خدای شخصی متهم می‌کنند.
۲. در مقابل سنت آبابی نوین، سنت فلسفه دینی (religious philosophy) مطرح شده است، که سه ویژگی دارد:
 ۱. برخلاف سنت آبابی نوین، جنبه عقلی در آن بسیار قوی است و بیشتر روحیه عقل‌گرایانه دارد؛ ۲. گرایشهایی از قبیل انسان‌گرایی، تجددگرایی، عقل‌گرایی، لیبرالیسم و حقوق بشر (دموکراسی) را در برمی‌گیرد. البته این به معنی کم‌رنگ بودن دینداری اینان نیست، زیرا آنها اصلاً بر این عقیده نیستند که این امور با دینداری سازگار نیست؛ ۳. طرفدار معنویت فردانسانی هستند، که با استناد به اصل اصلاح‌ناپذیری جامعه (به معنی اصلاح مطلق و رسیدن به جامعه آرمانی)، بر آن‌اند که با معنویت دینی اولاً مانع ظلم و ستم متدین به دیگران بشوند؛ ثانیاً نوعی آرامش درونی در میان جامعه فاسد برای او پدید آورند. از متفکران این سنت می‌توان داستایوسکی، بردیایف و شستوف را نام برد.

3. Aleksei Stepanovich Khomiakov.

4. Ivan Vasilievich Kireevsky.

5. Nikolai Vasilievich Gogol.



متافیزیکی، فیودور ایوانویچ تیوچف^۱ و داستان نویسان، فیودور میخائیلویچ داستایوسکی^۲ و تولستوی،^۳ در بر پایی فلسفهٔ دینی روسی سهم بوده‌اند. در میان اینها، فقط تولستوی در مناسبت‌های پراکنده نوعی فلسفهٔ دینی از کار درآورد. دیدگاه‌های کلامی او، که بسیار مرهون تفاسیر آزادخواهانهٔ قرن نوزدهمی از مسیحیت بود، سبب ارائهٔ چهره‌ای بدعتگذار شد؛ بدان میزان که او را از مسیحیت ارتدکس خارج ساخت. نویسندگان دیگر، که همه عمیقاً به ارتدکس وفادار بودند، عمدتاً از خلال هنرشان سخن گفتند. آثار داستایوسکی، به طور خاص، مورد تمجید فیلسوفان روسی متأخر واقع شد.

از دیدگاهی نظام‌مند، عظیمترین دستاورد داستایوسکی، انسان‌شناسی (anthropology)^۴ کلامی او بود. تا زمان داستایوسکی آموزه‌های لودویگ فوئر باخ^۵ و دیگر متفکران ضد ایده‌آلیسم به روسیه رسیده بود. اصول گرایان روسی این نظریه را که الهیات به خطا در جای انسان شناسی قرار داده شده، از روی شیفتگی پذیرفتند. داستایوسکی با سبکی برخوردار از ویژگی ارتدکسی پاسخ داد که وجه تمایز آن را می‌توان از طریق ایجاد تقابل بین آن با جواب مشهوری که کارل بارث^۶ به همین چالش طلبی داد، به تصویر کشید.

آن گونه که بارث معتقد بود، مسئله، اصول‌گرایی فلسفی نبود. در اصول‌گرایی فلسفی صرفاً عیب اصلی کل الهیات لیبرال و ایده‌آلیست بروز یافت، که عبارت بود از این فرض که انسان شناسی می‌تواند نقطهٔ شروع الهیات باشد. متکلمان دچار نقض غرض شدند؛ و راه حل، برگرداندن الهیات به نقطهٔ شروع صحیح آن بود: انکشاف کلمهٔ خدا.^۷ اما داستایوسکی انسان‌شناسی را نقطهٔ شروع طبیعی برای الهیات دانست. در نظر او به خطا افتادن اصول‌گرایان از حیث کلامی بدان جهت بود که آنها پیش از آن، از حیث انسان‌شناختی، به خطا رفته بودند. موجود نوعی آنها در حالی که واقعیتهای تجربی و انمود می‌شد، نوعی انتزاع محض بود که روز به

1. Fyodor Ivanovich Tiuchev.

2. Fyodor Mikhailovich Dostoevsky.

3. Lev Nikolaevich Tolstoy.

۴. این لفظ دو معنی دارد؛ معنای اول، که تمام علوم متعلق به انسان را در برمی‌گیرد؛ و معنای دوم، که ویژهٔ انسان‌شناسی است. هدف انسان‌شناسی، پی بردن به خصلتهای انسانی دست نخورده است، که با مطالعهٔ اقوام بدوی یا غیر تمدن، که خصلتهای آنان تحت تأثیر تمدن عوض نشده است، امکانپذیر است؛ مثلاً برای دانستن این نکته که سیر تفکر بشر از شرک به توحید است یا برعکس، باید به سراغ این شیوه رفت، و تفکر انسانهای بدوی موجود را بررسی کرد. انسان‌شناسی، به معنی خاص، به دو علم تقسیم می‌شود: ۱. انسان‌شناسی کالبدی؛ ۲. انسان‌شناسی اجتماعی. حل پاره‌ای از مسائل روانشناسی، جز از طریق این علم میسر نیست.

5. Ludwig Feuerbach.

6. Karl Barth.

7. The Word of God.

روز از طریق شیوه رفتار بالفعل انسانها، طرد می‌شد. هر انسان زنده‌ای، ژرفای شگفت‌انگیز و معدنی جوشنده از انگیزه‌هاست که آرمانهای متعالی و تلقینات دینی را هرگز نمی‌توان از او بیرون برد. در کتاب *برادران کارامازوف* (۱.۳.۳)،^۱ دمتری به آیوشا می‌گوید: «انسان پهناور است؛ آری، خیلی پهناور، [این] من [هستم که] او را محدود می‌کنم! آنچه ذهن آن را مغضوبیت می‌بیند، به چشم دل زیبایی است. آیا در شهر سدوم زیبایی وجود دارد؟ سخن مرا باور کنید؛ آن‌جا دقیقاً همان جایی است که مال اکثریت مردم است؛ آیا این راز را می‌دانستید؟ آنچه آزار دهنده است این است که زیبایی، امری صرفاً اعجاب برانگیز نیست، بلکه امری راز آمیز است. جایی که شیطان با خدا می‌جنگد، و میدان نبرد قلب انسان است.»

داستایوسکی ادعای خود را بر خوش‌بینی متافیزیکی ارتدکسی مبتنی می‌کند؛ انسان شناسی می‌تواند نقطه شروع برای الهیات باشد، زیرا هر انسانی، زن یا مرد، حامل صورت واقعی خدا در وجود خویش است.^۲ نیکلای بردیائف^۳ (۱۹۳۱)، که ملهم از کسی پرگارد^۴ و نیچه^۵ و داستایوسکی است، این قضیه را در نوعی نظام اخلاقی از کار درآورد.^۶ چهره محوری در

1. The Brothers Karamazov.

۲. خوش‌بینی (optimism) و بدبینی (pessimism) سه معنی غیر مانع‌الجمع دارند: ۱. غلبه خیر یا شر بر عالم؛ ۲. انتها یافتن جهان به خیر یا شر؛ ۳. اخلاقی بودن یا غیر اخلاقی بودن نظام عالم؛ یعنی آیا جهان کور ارزش (value blind) است یا خیر. وقتی خوش‌بینی یا بدبینی به فیلسوفی نسبت داده می‌شود، باید دید کدام یک از این سه معنا مورد نظر است؛ مثلاً داستایوسکی خوش‌بینی به معنی سوم را در نظر دارد؛ یا نیکلسون، اسلام‌شناس انگلیسی، در باره خوش‌بینی قرآن مقاله‌ای دارد که در آن جا قرآن را به این معنی خوش‌بین می‌داند که معتقد است نظام عالم، خوبیها را رشد می‌دهد.

3. Nikolai Berdyaev.

4. Kierkegaard.

5. Nietzsche.

۶. یک نظریه در خداشناسی این است که طریق خداشناسی از انسان شناسی می‌گذرد. البته مدافعان این نظر، مانند فوئر باخ، گاهی اغراض الحادی داشته‌اند. تلقی دیگر از انسان‌شناسی، شناخت خود برای شناخت خداست. مهمترین نقطه توجه فلسفه دینی، که در قرن نوزدهم و بیستم در روسیه پدید آمد، همین نوع انسان‌شناسی است. مهمترین نماینده این تفکر، داستایوسکی است، که ادبیات و رمانهای او را ادبیات روانکاوانه می‌دانند. در این باره، ر. ک. یادنامه آیت الله خاتمی، مقاله «خود را بشناس» از استاد مصطفی ملکیان.

بیشتر الهیات ما و مسیحیان، الهیات ناظر به واقع است، نه الهیات عملی یا ناظر به عمل. البته اخیراً در مسیحیت حرکتی آغاز شده که مفاهیم عملی (مثل توبه، صبر، توکل، تقوا و رضا) را مانند مفاهیم نظری (مثل لطف) مورد مذاقه قرار می‌دهند. (یک نمونه بسیار خوب از الهیات عقلی، کتاب الگوی محبت (The Model of Love) است، که استاد مصطفی ملکیان آن را ترجمه کرده‌اند، و به زودی منتشر می‌شود. در این کتاب، ام الفضائل در دین مسیحیت، «محبت» دانسته شده است.) داستایوسکی می‌گوید: مهمترین سؤال برای بشر این است که چه باید بکنیم؟ و سؤالاتی مانند از کجا آمده‌ام، به کجا می‌روم، و ... به این سؤال برمی‌گردد. بنا بر این فکر، الهیات نظری مقدمه الهیات عملی است. گرایش شدید سنت فلسفی ارتدکس به این تفکر است.

تاریخ فلسفه دینی روسی، دوست جوان داستایوسکی، ولادیمیر سرگیویچ سلوی یف^۱ (۱۹۰۰ - ۱۸۵۳) بود. سلوی یف نفوذ خود را تنها مرهون نبوغ فکری اش نبود، بلکه وامدار قریحه اش در پیوند زدن عالمهایی بود که به طور سنتی جدا بودند؛ حکمت دوستی غیر حرفه‌ای با فلسفه حرفه‌ای، تفکر غیر دینی با اعتقادات ارتدکس، گفتار استدلالی با سیر و سلوک عرفانی. فلسفه سلوی یف از نظرگاه روش‌شناختی صورتی از ایده‌آلیسم در سنت شیلینگ^۲ بود؛ مخصوصاً شیلینگ صاحب کنفرانسهای برلین (۱۸۴۱) و صاحب فلسفه پوزیتیویستی (ایده‌آلیسم عینی).^۳ کتاب نقد آرمانهای انتزاعی^۴ سلوی یف، یکی از بهترین نمونه‌های ایده‌آلیسم عینی در سرتاسر فلسفه است.

آرمان اساسی تفکر سلوی یف اتحاد گسترده‌ی تضاد بود، که او آن را انسان‌خدایی^۵ نامید؛ اتحاد خدایی - انسانی‌ای که او سرتاسر صیورورت عالم را در حرکت به سوی آن می‌دید.^۶ سلوی یف معتقد بود که مسیحیت ارتدکس نقشی حیاتی در تحقق بخشی تاریخی انسان‌خدایی ایفا کرد. او در باب سنتهای دینی دیگر، به ویژه آیین کاتولیک رومی و یهودیت، نیز همین عقیده را داشت. سلوی یف مبلّغ خستگی‌ناپذیر وحدت‌گرایی^۷ در مسیحیت، و یکی از صریح‌ترین منتقدان روسی ضدیت با یهود^۸ بود.

سلوی یف، مثل ایده‌آلیستهای بزرگ آلمانی، نقش تعیین‌کننده‌ی مواد بحث در چندین حوزه در تفکر روسی را برای سالهای بعد، به گستره‌ی نهایی فلسفی خود داد. تصور او در باب وحدت

1. Vladimir Sergeevich Solovyev.
2. Schelling.
3. Concrete idealism.
4. Critique of Abstract Ideals.
5. Godmanhood.

ع اندیشه پیشرفت (progress) تفکری است که در قرن شانزدهم در اروپا جوانه زد، و تا قرن هجدهم مخالفانش بیشتر از موافقانش بودند، ولی اکنون در سراسر دنیا به سان وحی منزل است، و کسی فکر نمی‌کند که می‌شود آن را نقد کرد. پیشرفت در این اندیشه به شش معناست: ۱. پیشرفت در علوم تجربی؛ ۲. فن آوری؛ ۳. رفاه مادی؛ ۴. آرمانهای اجتماعی. (عدالت، آزادی، برابری، نظم و امنیت)؛ ۵. آرمانهای اخلاقی؛ ۶. قابلیت‌ها یا استعدادهای روحی (مثل هوش و عمق فهم). کسانی مثل سلوی یف معتقدند بشر حتی از نظر قابلیت‌های روحی نیز رشد می‌کند. هم اکنون نهضتی به نام نهضت جدید (New Movement) یا عصر جدید (New Age) در آمریکا در جریان است که جیمز رد فیلد رهبری آن را بر عهده دارد. وی معتقد است آن معارفی که عارفان قدیم در اواخر عمرشان بدان دست می‌یافتند، امروزه در اوایل عمر بشر قابل وصول است. مهمترین کتابهای وی، که به فارسی ترجمه شده است، عبارت‌اند از: بینش و هم، جهان بینشها، سفر به کوهستان، مبارزه معنا یا: نبرد‌کننده برای معنا، فریاد ناشنیده معنا.

7. ecumenism.
8. anti - Semitism.

همه اشیا (vseedinstvo) - که علی رغم اسمش نوعی تنسيق برای وحدت وجود نیست، بلکه تنسيقی برای دانش متافیزیک در باب ارتباط مندی است که شباهتی تلویحی با فلسفه پویشی انگلیسی امریکایی دارد - ترجیح بند مکتب متافیزیک روسی قرن بیستم شد، که پدر پاول الکساندروویچ فلورنسکی،^۱ لئوپلاتونویچ کارساوین^۲ و سمیون لیودویگویچ فرانک^۳ آن را از کار درآوردند. نوشته های سلوی یف درباره اخلاق و حقوق، مخصوصاً توجیه خیرات^۴، به احیای لیبرالیسم در روسیه اوایل قرن بیستم کمک کرد. زیبایی شناسی او در پیدایش حرکت نمادگرایانه در ادبیات روسی نقشی بارز داشت؛ و اثر هنرشناس روسی پشتاز قرن بیستم، یعنی الکسی فیودورویچ لوسف^۵ را در جایگاه واقعی خودش قرار داد. سلوی یف در کتاب معنای عشق،^۶ امور عشقی را در مواد بحث کلامی قرار داد؛ موضوعی که واسیلی ویچ روزانف،^۷ کارساوین و دیگران آن را گسترش دادند. سرانجام علاقه مادام العمر سلوی یف به عالم ناپیدای حکمی و قباله ای^۸ فلسفه نظری (نشانه دیگری از پیوند او با شیلینگ) تعمق در حکمت الهی^۹ را برای فلسفه دینی روسیه به ارث گذاشت، که الهام بخش فلورنسکی و سرگی نیکلایویچ^{۱۰} بولگاکف در طراحی نوعی دوره تحصیلی بود که آن را حکمت شناسی^{۱۱} نامیدند؛ یعنی مطالعه حکمت الهی در روند تحول جهان و پیدایش آن.

مسئله فراگیر کلامی در باب جریان سلوی یف در تفکر روسی جدید، میزان توان وفق دادن این جریان با اعتقادات ارتدکس است. شیوه تحصیل آبابی نوین با فراهم آوردن دانش بسیار دقیقتر در باب سنت اعتقادی (نسبت به آنچه در روزگار سلوی یف در دسترس متفکران ارتدکس بود) فاصله فکری مهمی را که تفکر دینی روسی جدید را از شیوه های الهیات آبابی تا حد زیادی جدا می کند، آشکار ساخته است. موضوع نظری از طریق علقه عملی یا نهادهای بازسازنده کلیسای ارتدکس، که پس از اثرات تخریبی دوران کمونیستی ایجاد شده اند، در

1. Pavel Aleksandrovich florensky.
2. Lev Platonovich Karsavin.
3. Semyon Liudvigovich Frank.
4. The Justification of the Good.
5. Aleksei Fyodorovich Losev.
6. The Meaning of Love.
7. Vasily Vasilievich Rozanou.
8. kabbalistic.
9. Theologoumenon Sophia.
10. Sergei Nikolaevich Bulgakov.
11. Sophiology.

می‌آمیزد. الهیات آبایی نوین با تعهدات کلیسایی صریح خود چنین می‌نماید که به صورتی عاجلتر در کار دم دست دخالت دارد تا سنت نظری سلوی یف.

با این حال، نباید شتابزده چنین نتیجه گرفت که تفکر ارتدکس جدید در راه خود به نقطه انشعاب رسیده است. تلاشهای مهمی که فلورنسکی، (سلسینسکی ۱۹۸۴) و بولگاکف (۴۵) - ۱۹۳۳ در راه سازگار کردن سنتهای نظری و اعتقادی انجام داده‌اند، در خور توجه بیشتری نسبت به گذشته هستند. مضافاً این که اصطلاحات الهیاتی - فلسفی تفکر آبایی نوین، جدا از اصطلاحات تاریخی الهیاتی، مبهم باقی می‌ماند. وجود شناسی شخصی گرایانه، که خطوط کلی آن را متکلم یونانی جدید جان د. زیزبولاس^۱ (۱۹۸۵) ترسیم کرده است، اقدام امیدوارکننده‌ای در این راستاست، اما پایه و اساسی کافی برای داوری در باب سرنوشت فلسفی تفکر آبایی نوین نیست. ضمن این که می‌توان توقع داشت که سنت بومی فلسفه دینی روسی - که به دنبال فروپاشی کمونیسم، در حال ظهور مجدد در موطن خود است - نقش فعال خود را در تفکر جدید ارتدکس احیا کند. در فراخوانی اخیر، که عالم پیشگام تفکر دینی روسی (خروژی^۲ ۱۹۹۴، ص ۷-۱۲) برای همیاری فلسفی صورت داد، نه تنها پژواک الهیات آرامش‌گرایانه،^۳ که علمای آبایی نوین آن را تشریح کرده‌اند، بلکه آهنگ پرنشاط ایده‌آلیسم سلوی یفی نیز به گوش می‌رسد. تفکر ارتدکس ظاهراً آماده دوره‌ای در خور توجه در قرن بیست و یکم است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

1. John D. Zizioulas.
2. Khoruzhii.
3. Palamite theology.